



په ربع به جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۹۳ مهر ۱۴۰۰

نوجوان
۱۳۰۰

به خاطریک مشت ریال بیشتر

تقویم جلوی چشمم بود و می خواستم فیلمنامه جدیدم را شروع کنم. ۲۵ مهر، روز جهانی ریشه کنی فقر، موضوع جالبی به نظر می رسید. خیلی هم پرستیژ ژورنالیستی داشت، ولی ایده خاصی نداشتم، البته اگر این بخش از نوجوان را قبل تر خوانده باشید، می دانید که معمولاً این جور وقت ها می روم سراغ خود باز یگران و کاراکترهای مختلف و از دل همکلام شدن با آنها جرقه ای توی ذهنم شکل می گیرد. همین کار را کردم اما این بار آن قدر دیالوگ هایشان جالب بود و گفت و گو ی من و آنها حرف توی خودش داشت که ترجیح دادم نتیجه همان را برایتان منتشر کنم. شما اسمش را بگذارید پشت پرده شکل گیری یک فیلمنامه با عنوان: «به خاطریک مشت ریال بیشتر».

توی حرف ها عده ای بودند که پول را مساوی خوشبختی می دانستند. شاید شما بگویید که پربیراه هم نمی گویند.

مثلاً آلدو وانوچی توی شکار روباه می گوید: «کاشکی می توانستم اون قدر بد زدم تا بالاخره آدم شریفی بشم».

یا کی تاک توی انگل معتقد است: «اگر من هم پولدار بودم آدم خوبی می شدم. پول مثل اتو همه چین و

چروک ها رو صاف می کنه». به عبارت دقیق تر، این جماعت پولدار بودن را معادل آدم خوب بودن می دانند. این جور نگاهم نکنید. درست است شما نوجوانید، ولی بالاخره یک روز پایتان به مجلس باز می شود و می فهمید آنجا پول حرف اول و آخر را می زند. اشتباه نکنید منظورم مجلس خواستگاری است. من در واقع کوتاه ترین پیام را توی حرف های جپ گامبارلا و یک زن که در فیلم زیبایی بزرگ رد و بدل شد، گرفتم:

مرد: شغل ت چی؟
زن: من پولدارم.
مرد: شغل محشریه!



گرچه لزی توی فیلم غول گفت: پول همه چیز نیست.

ولی توی همون فیلم جت جوابش رو داد که:

آره! البته بعد از این که به دستش میاریم.

من توی این فکر بودم که یعنی واقعا ان قدر همه به ماجرا مادی نگاه می کنند و اصلاً چرا این مساله مثل یک خوره به جان همه افتاده که دیدم گفت و گو ی زیر بین کاراکترهای مختلف سینمایی شکل گرفت:



تونی مونتانا در فیلم صورت زخمی: همگی شما آشفته لید.

می دونید چرا؟ چون نمی تونید چیزی که

می خواین باشین. شما به آدم هایی مثل

من نیاز دارین. شما به آدم هایی مثل من

نیاز دارین تا با انگشت نشون بشون بدین

و بگین: «این آدم بده هست». که چی؟ که

خودتون خوب باشین؟ نه، شما خوب

نیستین. شما فقط بلدید چطور غافلگیر

بشین، چطور دروغ بگید. اما من، من این

مشکل رو ندارم. من همیشه حقیقت رو

می گم. حتی وقتی دارم دروغ می گم.

جیمز میلر در کپی برابر

اصل: خیلی احمقانس

به خاطر این که در

شرایط ایده آل نیستی،

احساس بدبختی کنی.

ترا ویس بیکل در

راننده تا کسی: چی

می گی؟ ۱۲ ساعت کار،

بازم نمی تونم بخوابم.

لعنتی، روزا فقط

می گذرن، تموم نمیشن ...

کانچی واتانابه در فیلم

زیستن: اشتباه

می کنی. تو این دنیا

بهترین روش برای

حفظ شغل ت اینه که

هیچ کاری نکنی.



مت مورد اک در فیلم

بی باک: تو دنبال چی

هستی؟ عدالت؟ توی

شهری که عدالتش رو

میشه خرید، دنبال

عدالت نباش.

داشت کار به جاهای باریک می کشید.

چون من دقیقاً وسط حرف تایلر توی فیلم

باشگاه مشت زنی پریدم که می خواست

بگوید:

«وقتی همه چیز رو از

دست می دیم، اون

وقت آزادیم که هر کاری

بکنیم».

خطاب به همه گفتم: «دوستان! شما

حتماً می دونید که من این فیلمنامه ها رو

برای نوجوانه می خوام و خب ما اونجا به

قواعد و قوانینی داریم».

بیل کاتینگ قصاب

توی دار و دسته

نیویورکی ها داد کشید:

«بجعله! چهره قانون

همیشه باید محترم

بمونه ... مخصوصاً وقتی قراره شکسته

بشه».

آنتون چیگور توی فیلم

جایی برای پیرمرد ها

نیست هم گفت:

«واقعیت اینه که

همیشه تو زندگیت

سعی می کنی چیزهای از دست رفته رو به

دست بیاری ولی چیزهای بیشتری از

دست میدی!»

این دو تا شخصیت آن قدر ترسناک بودند

که من سکوت کنم. فقط این وسط پیرمرد

توی پیرمرد و دریا که بهش برخورد بود

جرات کرد بگه: «من که میگم بهتره به

چیزهایی که ندارم فکر نکنم و به جاش

به چیزایی که دارم فکر کنم ... من

به عالمه امید دارم ... بهتره به امیدم

فکر کنم».

کم کم نطق بقیه پیرمرد ها هم

باز شد.



کارل فردریکسن،

شخصیت محبوب

انیمیشن آپ گفت: «از

چیزهای کوچک زندگی

لذت ببرید ... یک روز به

عقب برمی گردید و می فهمید که اون ها

بزرگ ترین دارایی تون بودند».

و کارا کتر پدربزرگ در

فیلم آفتاب خانم

کوچولو هم گفت:

«می دونی بازنده کیه؟

بازنده های واقعی

کسانی هستند که اون قدر از برنده نشدن

می ترسند که حتی تلاش هم نمی کنند».

این وسط مت کینگ،

توی فیلم زادگان اومد

جلو و گفت: «پدرم

می گفت به اندازه ای به

بچه ها پول بده تا به

کاری بکنن، نه به اندازه ای که هیچ کاری

نکنن».

مادر فارست گامپ هم

دلش نیامد یک

نصیحتی نکنه و گفت:

«تو باید با چیزایی که

خدا بهت داده بهترین

کار رو بکنی».

کم کم داشت همه چیز به خیر و خوشی

تمام می شد و متن من هم به اندازه کافی

پند و اندرز و پیام اخلاقی داشت که گوستاو

توی بریکینگ بد گفت:

«با بی پولی همه

میتونن کنار بیان.

چیزی که باید یاد گیری

پولدار بودن».

به عبارت دقیق تر همه را

شست گذاشت یک طرف که مثلاً شما ها

مثال همان گریه ای را دارید که دستش به

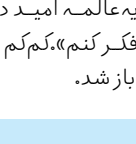
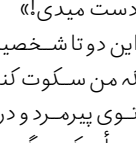
گوشه نمی رسید می گفت پیف پیف بو

میده».

در یک لحظه تمام فیلم های سینمایی

که دیده بودم و ندیده بودم و حتی ساخته

نشده بود جلوی چشمم آمد.



جمله سازی

فهمیدم نوبت واکسنم رسیده. / فاطمه

حجت انصاری از تهران

دانشگاه دولتی قبول شدم. /

امین محمد احدی از تهران

فهمیدم قراره دانشگاه ها حضوری بشه

چون به امید مجازی بودن ۲۰ واحد

برداشتم. / فاطمه جاوری از اصفهان

شنیدم قراره مدارس حضوری بشه. /

سحر اکبری از فارس

برفوتو پاییز دیدم. / فاطمه رحیمی از

تهران

فهمیدم مامانم معتقده که منشا

ویروس کرونا، من هستم، بس که سرم تو

گوشیه. / معصومه سادات رضوی از یزد

هفت ماه از ۱۴۰۰ گذشته. / زینب گلزاری

از تهران

شنیدم قراره مدارس رو از نیمه آبان

حضوری شه. / مریم شاه پسندی از

تهران

دیدم تابستون چقدر به سرعت گذشت. /

محمد منتظر از تهران

فهمیدم از نظر مامانم دوا ی هر دردی

چایی نباته. / مبینا اسداللهی از تهران

فهمیدم راه های دیگه ای هم جز کنکور

وجود داره برای موفقیت. / فاطمه زهرا

سبحانی از تهران

سرکلاس معلم گفت به جای پرسش

امتحان میگیرم. / محدثه عجلو از تهران

تقویم رو نگاه کردم، دیدم تا آخر سال به

جز پنجشنبه و جمعه تعطیلی نداریم. /

حدیثه محمدی از کرج

سایت سنجش همون رشته و دانشگاه

هدفم رو نشونم داد. / مبینا یگانه از

شهریار

فهمیدم شعله آتیش سایه نداره. /

محدثه محمدی از کرج

تو تقویم نگاه کردم چند ماه دیگه وارد

بیست سالگی میشم. / فاطمه سعید

از کرمان

خواهر ۲ سالم گفت لطفاً اناقم برو بیرون

درم بند. / فاطمه زارع کار از املش

تقویم رو نگاه کردم و به این فکر کردم که

برگام ریخت وقتی...

خواهی که دیدم با جزئیات رنگ و موقعیت مکانی، عیناً به حقیقت پیوست. / غزل

حسن پور از رشت

دیدم نه میتونم پیام داغونم رو ویرایش

ونه حذف کنم. / پریا احمدی از بایگان

فهمیدم بروجرد و بروجن و بیرجند و

بجنورد تو چهار استان مختلف ان. /

نازنین زهرا رستمی از تهران

فهمیدم غذای مورد علاقه خرگوش هویج

نیست. / علیرضا چامه از کرمانشاه

فهمیدم متولدین ۸۲ هم دانشجو

شدن. / اسما آزادیان از تهران



فاطمه کریمی